

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات ۸۴ - ۶۱

شکل‌شناسی حماسه «رند» و «لاشار» از نگاه اخلاقی

^۱ عبدالصمد حمیدی فر

^۲ حبیب جدید الاسلامی قلعه نو

چکیده

شکل‌گیری مشهورترین حماسه بلوچی رند و لاشار بر پایه و بنیان ارزش‌های اخلاقی قومی و منطقه‌ای بوده و با حفظ آن ارزش‌های اخلاقی است که منجر به جنگ خان و مان برانداز و فرسایشی سی ساله‌ای بین دو قوم رند و لاشار می‌شود.

حماسه مذکور بر اساس تحلیل شکل‌شناسی آن، جزئی‌ترین مواد داستان، مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد، مواردی چون گفتارها، کردارها، پندارها، قهرمانان، منطق داستان، زمان و مکان، شیوه نقل، آرایه‌ها و شگردها.

هدف نگارنده از این تحقیق، این بوده که فرهنگ، اخلاق و ادبیات بلوچی و هم‌چنین مشهورترین حماسه بلوچی بر اساس تحلیل شکل‌شناسی برای دوستداران و جویندگان ادبیات بلوچی شناخته‌گردد. کتاب‌های نسبتاً زیادی درباره ادبیات منظوم بلوچی نوشته شده، اما تاکنون هیچ اثر قابل توجه و مستقلی در زمینه شناساندن حماسه رند و لاشار بر اساس شیوه شکل‌شناسی و از نگاه اخلاقی به تحریر در نیامده است. به یقین این نخستین اثر مستقل درباره این موضوع است که نگارنده، در این مقاله، با استفاده از روش مطالعه کتابخانه‌ای و با شیوه‌ی شکل‌شناسی به گردآوری مطالب پرداخته است.

واژگان کلیدی

ارزش‌های اخلاقی، شکل‌شناسی، بلوچ، رند، لاشار، چاکر، گوهرام (gwhārām)،

گوهر (gawhar).

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد زاهدان، زاهدان، ایران.

Email: samadhamidifar@yahoo.com

۲. عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد زاهدان، زاهدان، ایران

Email: eslami2631@gmail.com

پذیرش نهایی: ۹۷/۱۲/۸

تاریخ دریافت: ۹۷/۷/۹

طرح مسأله

از دور ترین نقاط بلوچستان ، با وجود وسعت خاک آن ، اشعار حماسی ، تاریخی و عشقی از قرن ها پیش ، سینه به سینه و نسل به نسل نقل شده و تا به امروز به نسل های نو رسیده است ، و مهم ترین آن ها عبارت اند از: ۱- منظومه های حماسی: «رند و لاشار» (چاکر و گوهرام) ، «میرکمبر mir kambar» ، «سالار و شهسوار» و «همل»

۲- منظومه های تاریخی : « دادشاه».

۳- منظومه های عاشقانه : «عزّت و میرک (mayrok)» ، «شی مُرید (saymorid)» و هانی ، «جلال خان» ، «سسی و پُنو» ، «شیرین و دوستین» ، «شهداد و مهناز» و «سمنبر و حیدر» . به دلیل تنوع قومی ، جغرافیایی ، آب و هوایی ، حکومتی ، اقتصادی و فرهنگی که در نقاط مختلف خاک بلوچستان ، دارای لهجه ها ، مَثَل ها، حکمت ها و داستان های مخصوص به خود هستند که زاده نوع زندگی ، نوع حکومت ، روش های ارتزاق و عوامل دیگر می باشند .

پیشینه پژوهش در ادبیات بلوچی، به قرون اخیر بر می گردد که ابتدا پژوهشگران خارجی بودند . «مشهور ترین این پژوهشگران ، آقای «لانگ ورث دیمز» (m.long worth dames) مؤلف (popular poetry of the baloches) (شعر عامیانه ی بلوچ) است».

دیمز در مقدمه کتاب خود می نویسد: « اشعار بلوچ تا پیش از سال ۱۸۴۰ ناشناخته بود. تا این شخصی به نام لیچ، نخستین کسی بود که در این سال، نمونه هایی از شعر بلوچی را در نوشته ای زیر عنوان طرحی از زبان بلوچی، در مجله انجمن آسیایی بنگال به چاپ رساند. چند سال پس از مرگ لیچ، ر. برتن، ترجمه انگلیسی سه تصنیف بلوچی را بدون نقل متن بلوچی، در سال ۱۸۷۷ در کتاب بازدید از سیند چاپ کرد. دیمز پس از لیچ در سال ۱۸۷۵ به گردآوری اشعار و تصنیف های بلوچی در برخی از قبیله های شرق یا شمال بلوچستان و نواحی سرزمین سیند پرداخت و نمونه هایی از این اشعار را برای نخستین بار در سال ۱۸۸۱، در مقاله ای به نام طرحی از زبان بلوچی شمالی، در همان مجله آسیایی بنگال به چاپ رساند.

علاوه بر پژوهشگران خارجی، پژوهشگران بلوچ در بلوچستان پاکستان و ایران به ادبیات بلوچی پرداختند اگر چه پژوهشگران بلوچستان پاکستان از اقبال بیشتری برخوردار بودند، زیرا دسترسی به منابع بیشتر و امکان چاپ آثارشان در آنجا راحت تر بوده است. از پژوهشگران بلوچ در بلوچستان پاکستان می توان به « سید ظهورشاه هاشمی » ، « فقیر شاد » ، « گلخان نصیر » و « کریم دشتی » اشاره کرد.

از پژوهشگران بلوچ در بلوچستان ایران می توان به موسی محمود زهی مؤلف « نامداران بلوچستان » ، « آیین ها، باورها و فرهنگ مردم بلوچستان » ، « هنر بلوچستان » . عبدالغفور جهاننیده مؤلف « حماسه سرایی در بلوچستان » و « منظومه های عاشقانه » . عبدالحسین

یادگاری مؤلف «حماسه های مردم بلوچ». عظیم شه بخش مؤلف «ماجرای دادشاه؛ پژوهشی در تاریخ معاصر بلوچستان» و عبدالصمد حمیدی فر مؤلف پایان نامه کارشناسی ارشد تحت عنوان «شکل شناسی شیئی مُرید و هانی» را می توان نام برد.

ولی تاکنون هیچ اثر قابل توجه و مستقّلی در شناساندن حماسه رند و لاشار با شیوه شکل شناسی و از نگاه اخلاقی نوشته نشده است.

حماسه رند و لاشار به صورت شعر در کتاب «میراث» اثر «فقیرشاد»^۱ ثبت شده، و این داستان به صورت شفاهی با روایت های نسبتاً متفاوت بین مردم بلوچ رایج است. روایت داستان رند و لاشار که در این مقاله به صورت نثر، بیان گردیده، برداشتی از یادداشت های «عبدالواحد برهانی»^۲ با عنوان «شیخ و رندان و هانی» است، و اشعار بلوچی با ترجمه فارسی با آوانگاری که در بعضی از قسمت های مقاله به عنوان نمونه ذکر شده، برگرفته از کتاب حماسه سرایی در بلوچستان اثر عبدالغفور جهانزاده است.

در ترجمه بسیاری از واژگان از فرهنگ لغت بلوچی، اثر «سید ظهور شاه هاشمی»^۳ استفاده شده است؛ و شاعر این اشعار مشخص نیست.

ناشناخته بودن زبان و ادبیات بلوچی در ایران و کمبود منابع باعث گردید که نگارنده، مقاله را به صورت تحلیلی بنویسد. داستان ها را به طرق گوناگون می توان تحلیل و بررسی کرد، اما نگارنده جنبه شکل شناسی آن را برگزید. شکل شناسی تلاشی است، جهت تحلیل داستان ها و دست یافتن به عناصر سازنده آن، زیرا این روش به نظر می رسد، کامل ترین و جامع ترین روشی است که تقریباً جزئی ترین مواد داستان نیز نمی تواند از زیر نگاه نویسنده بگریزد، و نیز به این دلیل تحلیل شکل شناسی، سابقه چندانی ندارد، لذا نسبتاً نگاهی تازه است، این بود که عنوان مقاله ام را «شکل شناسی حماسه رند و لاشار» قرار دادم. الگوی کارم «از رنگ گل تا رنج خار» اثر قدمعلی سرّامی و تا حدی «ریخت شناسی قصه های پریان» و لادیمیر پراپ بوده است.

بیان مسأله و سوالات تحقیق

حماسه رند و لاشار در بین حماسه های دیگر بلوچی از محبوبیت خاصی برخوردار است. و هم چنین معروف ترین حماسه بلوچی است. کینه و نفرت مردانه از جانب شخصیتی چون چاکر، نسبت به بدخواهان، می توان گفت، تجسم آرمان تاریخی و اخلاقی قوم بلوچ است که ستم کشیده و زهر چشیده را بی پاسخ نمی گذارد.

این داستان بر پایه اصولی چون، پناهنده و پناهنده پذیری و با نگاهی اخلاقی که در بین مردم بلوچ از ارزش خاصی برخوردار است، بنا نهاده شده است.

الف- این داستان تا چه میزان در شناسایی قهرمانان بلوچ کمک می کند؟

ب- قهرمانان منظومه های تا چه اندازه شناخته شده اند؟

پ- مردان و زنان حماسه ساز چه کسانی هستند؟

اهداف و ضرورت تحقیق

الف- شناساندن مردان و زنان معروف در حماسه ها ب- نشان دادن این نکته که تا چه میزان مردان و زنان در شکل گیری حماسه های بلوچی از نگاه اخلاقی نقش دارند. پ- نشان دادن ارزش اخلاقی زن و مرد در ادبیات بلوچی.

روش تفصیلی تحقیق

داستان رند و لاشار بر اساس روش شکل شناسانه مورد بررسی قرار گرفته که در واقع کامل ترین و جامع ترین روشی است که حتی ریزترین و جزئی ترین مواد داستان، مورد تحلیل قرار گرفته است.

پیشینه تحقیق

در زمینه های داستان حماسی، کتاب و مقالات زیادی نوشته شده است، اما در عین حال یا به صورت کلی گویی بوده یا برخی از این آثار به صورت آکادمیک و رسمی به چاپ نرسیده یا اینکه به زبان های خارجی می باشند، که توانایی استفاده از آن ها برای همه میسر نیست. اما تاکنون هیچ اثر قابل توجه و مستقلی در زمینه معرفی و شکل شناسی داستان رند و لاشار به چاپ نرسیده است.

با این حال منابعی که در باره ادبیات بلوچی به رشته تحریر درآمده است به بعضی از آن ها اشاره می شود: ۱- حماسه سرایی در بلوچستان اثر دکتر عبدالغفور جهانانیده ۲- منظومه های عاشقانه اثر دکتر عبدالغفور جهانانیده ۳- موسیقی بلوچستان اثر محمد مسعودیه ۴- میراث اثر فقیرشاد ۵- پژوهشی در تاریخ معاصر بلوچستان اثر دکتر عظیم شه بخش

توضیحی درباره حماسه رند و لاشار

حماسه رند و لاشار (چاکر و گوهرام) حماسه ای پهلوانی و از نظر قدمت، تاریخی است. برخی از شخصیت های این داستان، مانند میر چاکر و گوهرام، قهرمانان قوم بلوچ هستند. این حماسه سرگذشت دو قوم رند و لاشار و جنگ های آن نسبت به همدیگر است. طرح اصلی حماسه رند و لاشار بر پایه دو چیز است: ۱- پناهنده پذیری و حمایت از پناهندگان ۲- انتقام و کین خواهی از دشمن.

این داستان در بین حماسه های دیگر بلوچی، مفصل تر و معروف تر است. بر اثر پابندی به ارزش قومی خود منجر به جنگ فرسایشی سی و اندی سال بین دو قوم رند و لاشار گردیده است.

حماسه رند و لاشار در جنوب بلوچستان که در واقع بلوچستان پاکستان را هم شامل

می‌شود، شکل گرفته است و حتی قبر چاکر که در منطقه «لس بیله» پاکستان است. در ضمن قبل از شکل‌شناسی، داستان به صورت نثر آمده است.

داستان رند و لاشار

قرن پانزدهم میلادی دو طایفه بزرگ بلوچ یعنی لاشاری و وابستگان به سرپرستی میرنودبندگ (mir nōdbandag) و طایفه رند و وابستگان به سرپرستی «میرشیهک mir Šayhak» در استانهای فارس، کرمان، هرمزگان، سیستان، بلوچستان و ادامه این استانها به طرف شرق و خاک پاکستان کنونی تا بندر بزرگ کراچی در پاکستان پراکنده بودند. قوم لاشار در هرمزگان، فارس، کرمان و بلوچستان تا لاشار و نیکشهر را در اختیار داشت و از اینجا به بعد در مالکیت قوم رند بود. بنابراین قوم رند مقدار بیشتری از اراضی را در اختیار داشت و لاشاری‌ها از این بابت دچار دلخوری خاموش بودند. با این همه اتحاد قومی آنان هیچ خللی نیافته بود و وقتی جنگ یا حتی اختلاف کوچکی با یک نیروی بیگانه پیش می‌آمد، هر دو قوم یک پارچه می‌شدند و به جنگ یا دفاع برمی‌خاستند.

از اتفاقات بسیار مهمی که در این دوره به وقوع پیوست جنگ موسوم به «جنگ دهلی» است. این جنگ به هواداری از شاه همایون که تاج و تخت را از دست داده بود، در مقابل «شیرشاه سوری» اتفاق افتاد و دو قوم رند و لاشار به دهلی حمله ور شدند و در چند جبهه متحمل شکست شده و عقب نشینی کردند. اما پس از آمارگیری متوجه شدند که یک لشکر دویست و اند نفیره مراجعه نکرده است. این لشکر شامل «بانلی»، خواهرچاکر و مادر میران (mirān) بود. در حالی که این دو هر دو عقب‌نشسته بودند و آنها وقتی متوجه غیبت بانلی شدند بلافاصله جهت لشکر را به کاخ شاهی گردانند و وقتی به آنجا رسیدند که محاصره تخت شاهی توسط بانلی و «بگرنوهان» بسیار تنگ شده بود. میران شتابزده به کمک مادرشافت و به طرفه العینی جبهه مقابل را شکست و مدافعان رافراری داد و وارد کاخ شدند، لحظاتی پیشتر بگرنوهان وارد شده و شاه را از تخت به زیر کشیده و اسیر کرده بود. پس از ورود لشکر، چاکر و میران همه بلوچ‌ها از تخت شاهی بالا رفتند. اما بیش از چهل نفر نتوانستند بر آن جای بگیرند و چون تخت شکست و همه ناچار از آن پایین آمدند. و آن را به شاه همایون سپردند.

لذا از این اتفاق بلوچ‌ها عبرت گرفتند که:

تَهتی که چار براس متون انت زان پَه زان، سرے به نَدنت، پَدیه نَه بیت.

Tahtie ke čār bras matwen ant zān pa zān sar-ay be nend ant pedieh na-yeyt.

«تختی که چهار برادر نتوانند زانو به زانو بر آن بنشینند به درد ما نمی‌خورد».

پس از این پیروزی که به پایمردی بانلی، آن شیر زن و پسرش میران و برادرش چاکر، و

به همراهی بگر پسر «اومر» (ōmar) نوهان بدست آمد. آنها هر کدام به زیست بوم خود بازگشتند. اما سال بعد ماجرای «گوهری هیران»: بچه شترهای گوهر» پیش آمد که آغاز جنگ فرسایشی سی ساله ای بین رند و لاشار شد. اگر چه به مصداق بیت:

gang pa pudagyen rahtān ent جنگ به بودگین رَهتان اِنْت

nimūn gawhari herrān ent نیمون گوهری هیران اِنْت (۴)

(جنگ رند و لاشار بر سر جهازهای کهنه بود و بچه شترهای گوهر، تنها بهانه بوده است.) معلوم می شود دلخوری دیگری پیش از ماجرای گوهر (gawhar) و بچه شترهایش، بین دوقوم وجود داشته، که می تواند بر سر «کهنه جهازها» بی بوده باشد که ما از اصل آن خبر نداریم، و یا برسر تقسیم اراضی و مراتع که پیش از این ذکر آن رفت، اما گوهر کیست و ماجرای آن چگونه است.

گوهر، دختر رادو و نوه یی، بیوه زنی دارای مال و مکتت فراوان بوده، و بطوری که از زبان خود او نقل شده، در همین چپاول که بهانه جنگ شده، هفتصد خیمه از خیمه های او را آتش زده اند و غنایم بسیاری از مرده مال و زنده مال را باخود برده اند، اما آنچه این غارت بزرگ تاریخی به آن معروف است پی کردن بچه شترهای گوهر است.

در اشعار بازمانده چنین آمده است که پس از بازگشت لشکر لاشار از جنگ دهلی، «میرگوهرام» سردار قوم لاشاری و نوهانی به یاد می آورد که تاکنون هیچ مالیاتی از گوهر، این زن ثروتمند که تحت حمایت او بوده، نخواست است و گوهر هم هرگز به اراده خود مالیه سالپانه ای به او نپرداخته است و لشکر مردان جنگی چه درجهه جنگ و چه در مقام دفاع، هزینه های گزافی می برد که پیش از این همه گرفته شده است. اِلا او که به احترام زن بودن و بیوه بودن، معاف از مالیات بوده است. با این فکر، میرگوهرام، تعدادی لاشاری و تعدادی نوهانی را به منظور گفتگو و اخذ مالیات به نزد گوهر می فرستد و گوهر پس از پذیرایی از آنها وقتی سخنان پیک میرگوهرام را می شنود، پاسخ می هد که: «اگر خدا مالی به من موهبت کرده، برای آن نکرده که گوهرام به خوردنش دندان تیز کند؟ گوهرام به من طعنه می زند که در مُلک او زندگی می کنم؟ مگر او آن حیثیت را ندارد که بیوه زن بی کسی در سایه اش پناه بگیرد؟ اگر این طور است، من می توانم از اینجا کوچ کنم و به جای دیگری بروم که کسی نامی از او نشنیده باشد، یا حتی به نزد کسانی بروم که برای گردن و بازوان او، شمشیرتیزی کنند، برای یک بیوه زن بی کس و بی شمشیر تنها راه همین است.»

پس از شنیدن طعنه های تیر سوز گوهر، پیک مخصوص میرگوهرام که از قوم لاشاری بوده، بی اعتراض برمی خیزد، اما طبع آتشین نوهانی ها رضا نمی دهد که این پیغام، نتیجه سفر دور و دراز آنها باشد. آنها شاید دل به آن داشتند که با دست پر بازگردند. بنابراین نوهانی ها زانو

از فرش خیمه گوهر برنمی دارند و با او به محاجه می پردازند. اما گوهر، هم چنان گوهراست و بر موضع خود پای می فشارد و با این که زن بیوه ای در مقابل آن همه مرد جنگی گردن بکشد، بر آنها گران می آید. پس برمی خیزند و از اموال درون خیمه ها آنچه ارزشمندتر و کم حجم تر است بر می دارند و بار چارپایان می کنند و هفتصد خیمه را آتش می زنند و رو به زیست بوم خود یعنی لاشار زمین به راه می افتند.

پس از این اتفاق، گوهر بی معطلی شترهای بارکش را می خواهد و کاروان را فرا می خواند که دیرک را فرو می کشند، خیمه ها را تا می کنند و می پیمایند. «لوک» ۵ های بارکش زانو می خوابانند و بارگیری می کنند و رو به بوم میر چاکر به راه می افتند گوهر، پیکی را با اسب به نزد چاکر می فرستد تا قبل از رسیدن او با بار و چارپا و خَدَم و حَشَم حرف ها زده شود و میرچاکر که سایه گوهرام را با تیرمی زند. جایی برای گله های شتران، گوسفندان و گاوان او تعیین کنید که زیر بار معطل نمانند. پیک نزد میرچاکر می رود و میرچاکر او را با احترام می پذیرد. و به خواسته گوهر جواب مثبت می دهد و جایی به نام کَچَرَو (kaččarō) برای همه احشام او تعیین می کند. و پیک را به راه می اندازد تا خبر را به گوهر برساند.

گوهر با قافله گیان بار و خدم و حشم، تا از مسیر گوهرامی ها عبور نکنند، راه کج می کند و «پَهره» (۶) و «بُن پور» (۷) را برای عبور بر می گزیند. او از راه پَهره به راه سرباز، هنوز یک کَش راه کامل نرفته است که پیک از نزد چاکر بر می گردد و مژده خوشوقتی چاکر را به او می دهد. و هم منزل تعیین شده را به اطلاع او می رساند.

مدتی بعد خبر کوچ و پناهندگی گوهر به نزد چاکر، به گوش گوهرام می رسد و گوهرام تعدادی از مردانش را برای باز آوردن گوهر به کَچَرَو می فرستد. و سفارش می کند که اگر رندان به این کار رضایت ندادند، دست به خشونت بزنید و هرطور شده گوهر را به «نلی» باز آورید. «چوتا» که مردی پیر و تجربه کار و داناست گوهرام را نصیحت می کند که دست از خشونت بردارد زیرا که رندان ضعیف تراز او نیستند و این کار او بی پاسخ نمی ماند و جنگاوران جوان قوم به کشتن خواهند رفت. اما گوهرام روی موضع خود مُصَبِّر و مبرم می ماند و لشکری به منظور کوچ دادن گوهر به «دادر و سیبی» (۸) می فرستد.

لشکر گوهرام وقتی به دادر و سیبی می رسد که همه جوانان و جنگ آوران رند حاضرند. آن ها نمی توانند دست به کاری خشونت آمیز بزنند. و صلاح را در این می بینند که مسابقه بگذارند و چابک سواری خود را به رخ بکشند. پس رامین پسر گوهرام از لاشاریها و ریهان (rayhān) پسر جَلَب از قوم رند، با اسب هایشان به مسابقه می ایستند. و یک قوچ را به عنوان جایزه تعیین می کنند. اسب ها تاخت می گیرند، دور بر می دارند. اسب رامین لحظه به لحظه و در هر خیز پیشی می گیرد تا که به نقطه پایان می رسد. اما رندان جانب ریهان را می گیرند

و آشکارا او را برنده می‌دانند، و قرار بر آن می‌شود که دور دیگر بگذارند. در دور دوم اسب ریهان پیش می‌افتد و بازی را می‌برد. اما پیش از آنکه ریهان قوچ را در اختیار بگیرد، رامین او را می‌قاپد. و کار به کش مکش می‌کشد و در نهایت تعداد زیاد رندان باعث می‌شود که قوچ از آن رندان شود، و این نتیجه دلخواه لاشاری‌ها بود. چون باعث شد آنان عصبانی تر شده، در غیاب رندان با خاطری آسوده تر به غارت اموال گوهر دست بزنند.

غروب، غروب زرد، مردان مغبون و غریب واران خشمگین لاشاری‌ها پای بر رکاب می‌کنند و رو به بیابان تاخت می‌گیرند.

کچرو (kaččarō) را چند نفر به جاسوسی دورزده واز چپ و راست و چراگاه و آبشخور و بر و مسکونش آگاهند. بنابراین راست به خیمه گاه گوهر می‌زند و هست و نیست گوهر را غارت می‌کنند و باز می‌گردند. در راه با گله‌های گاو و شتر نیز برخورد می‌کنند، و بچه شترها را همه از دم تیغ رد می‌کنند، و راست به سوی لاشار زمین می‌تازند.

این روز که این ستم بر گوهر روا می‌شود، بیست و هفتم رمضان یعنی شب مردگان (لیله القدر) است.

و درسی ام رمضان، میرچاکر می‌خواهد آخرین روزه اش را بر سر سفره گوهر افطار کند. و به این قصد به اردوی گوهر می‌رسد. گوهر بی آنکه چیزی از غارت لاشاری‌ها بگوید، رسم مهمانداری را به جای می‌آورد و با میرچاکر به مصاحبت می‌نشیند تا آنکه گله شتر از بیابان باز می‌گردد.

شتران مادر معمولاً غروب‌ها که به محله باز می‌گردند ناله سر می‌دهند و بی‌تابی می‌کنند تا آنکه به بچه‌هایشان می‌رسند و آرام می‌گیرند. اما این‌ها آرام نمی‌گیرند. چاکر از گوهر علت بی‌تابی مادر شترها را می‌پرسد و گوهر می‌گوید که آنها «جگین» (۹) را به یاد آورده‌اند و دلتنگی‌شان به خاطر دورافتادگی از جگین است. چاکر می‌بیند که پستانهایشان پر از شیر است چنانکه شیر پستانهایشان به بیرون تراوش می‌کند و بچه‌هایشان هم با مادران «سرماس» (۱۰) شده‌اند. و مشکوک می‌شود و احساس می‌کند که خبری شده و گوهر، موضوع را از او پنهان می‌دارد. چاکر نگاهی به میران می‌کند. میران بلند می‌شود و دور از دیدرس، ساریان را می‌جوید و احوال را از او می‌پرسد ساریان در ابتدا پنهان کاری می‌کند اما وقتی میران، ترکه بر پشتش می‌کوبد، ساریان واقعیت را فاش می‌کند. اگرچه پیش از این هم بین دوطایفه دلخوری‌هایی وجود داشت و در حدی نبود که آتش جنگ را برافروزد و این تجاوز آشکار به حریم یک زن تنها که پناهنده مرد غرورمندی چون چاکر شیپک بود، آشکارا جنگ سی ساله‌ای بین رند و لاشار را به صدا درآورد.

گوهرام لاشاری که به عنوان متجاوز، شبانه شبیخون زده و با خوش شانسی گریخته بود.

آمادگی داشت که هر دم مقابل پلنگ زخم خورده رند بایستد. اما چاکر که ناجوانمردانه از گوهرام خیانت دیده بود بی فکر و برنامه لازم با یورش احساسات، تنها با تعدد نفرات و اسلحه و مختصر توشه جنگی به دنبال مهاجمان به راه افتاد. گوهرام با تدبیر از پیش اندیشیده، لشکرش را مستقر کرده و منتظر طلوع سپاه چاکر بود. و چون قراولان، طلبهای ورود سپاه دشمن را کوبیدند، سپاهیان گوهرام رو به عقب تاختند. و چاکر آنها گام‌ها را تندتر کردند و درجایی، آدمکی با تلبیس و مشخصات گوهرام را یافتند که دست‌ها را بالا برده بود، این نشانه تسلیم بود.

چاکر نشانه تسلیم را حمل بر ضعف دشمن کرد و لذا تیزتر تاخت، و به جایی رسید که آدمک گوهرام دست بسته و به تعظیم ایستاده بود و این، چاکر را جری‌تر کرد و آهنگ تعقیبش را سریع‌تر، و با این سرعت، به جایی رسید که به جای آدمک تعظیم کرده، قصب خری ایستاده بود بلندتر از قامت چاکر. چاکر دانست که چه اشتباهی کرده اما جای ندامت خوردن نبود و راه بازگشت هم، چاکر را نمی‌پذیرفت و اصلاً چاکر مرد پشیمانی نبود. پس کماکان تاخت اما تاختن او چندانی نرفت و اینجا «تنگه نلی» بود. جایی که گوهرام آن را بدرستی در نظر گرفته بود تا چاکر را شکست خورده و پریشان، از آنجا به دادر باز گرداند. بی آنکه خواهرزاده دلاورش، میران را به همراه داشت.

میران، وقتی آن آدمک‌ها و آن علایم گوهرام را دیده، بسی کوشیده بود، سر دایی‌اش، چاکر را به صلاح آورد و از تعقیب گوهرام بازدارد. اما سر گرم و جوش آورده چاکر جز به گوشمالی گوهرام به چیزی نمی‌اندیشیده و جوانان قوم خود دلاورانی بودند، بسیار زخم‌زبان‌ها به میران زدند، از آنکه پس از جنگ دهلی چشمش ترسیده و این ممانعت‌ها حکایت گر طبع ترسوی اوست. و میران رفته بود و بی محابا به قلب سپاه دشمن زده بود و نیزه دشمن را به قلب جوان خود گرفته و از اسب سیل آسایش «هار» (۱۱) به زیر افتاده و تمام شده بود. و چاکر بازوی راستش را از دست داده بود و جوانان سلحشور نیز قلبشان را و نبض جنگ از کار افتاده بود و چاکر پریشان و منهزم به دادر بازگشته بود. این جنگ «جنگ نلی» آغاز جنگ‌های سی ساله رند و لاشار است که در این جنگ‌ها، به رغم آنکه چاکر در پانزده جنگ و گوهرام در ده جنگ پیروز می‌شوند اما قوم رند تقریباً به پایان می‌رسد.

چنانکه در تاریخ‌ها آمده، در جنگ بیست و چهارم گوهرام پیروز می‌شود و چاکر با پریشانی نوع جنگ نلی باز می‌گردد. در حالیکه دیگر چندان جنگجویی برایش باقی نمانده است. این اوضاع و احوال چاکر است. و احوال گوهرام تنها کمی بهتر از چاکر است. هردو، تقریباً همه نیرویشان را از دست داده‌اند. گوهرام برای تدارک سپاهی به سبند می‌رود و از «سمه‌ها و بتو» های (۱۲) آنجا جنگجو آجیر می‌کند. و چاکر به هریب (هرات) به نزد سلطان حسین ارغون می‌رود و کمک می‌خواهد، و سلطان حسین او را در سه خان مرگبار می‌آزماید و علت این آزمون‌ها به گوهرام

لاشاری باز می‌گردد.

گوهرام پس از اطلاع از آنکه، چاکر در صدد تدارک لشکر است و تصمیم دارد به نزد سلطان حسین ارغون برود و فوج‌های قهار ذوالنون را به کمک بیاورد. بلافاصله چندین بار اشرفی به نزد سلطان حسین می‌فرستد. و او را از کمک به چاکر باز می‌دارد. چاکر وقتی به قصر سلطان حسین می‌رسد. مدتی پشت در می‌ماند و نگهبان او را به درون راه نمی‌دهد. وقتی به درون راه می‌یابد. مدت مدیدی معطل می‌ماند. در نهایت که سلطان و مادرش او را ملاقات می‌کنند. سلطان به سردی با او برخورد می‌کند. تنها حرف‌هایش را می‌شنود. پرس و جوهایش از گذشته اش می‌کند. و شب به نیمه می‌رسد و سلطان و مادرش او را تنها می‌گذارند. چاکر شب را در پریشان‌خوابی به صبح می‌رساند. و صبح که آفتابه‌ی می‌ی را بر می‌دارد تا به وضو برود، در مقابل خود فیله‌ی مستی را می‌بیند که رو به او هجوم می‌آورد. چاکر مرد جنگ و آمختن اتفاقات غیر منتظره است و آموخته است که به هیبت ظاهری مهاجم نیندیشد. او تنها به دو چیز می‌اندیشد. اول حربه خود، و سپس ضربه کاری و این بار حربه او، آفتابه مسین پر از آب است و ضربه کاری اش ناچار بر آجلگاه مهاجم باید فرود بیاید. شقیقه اش و آفتابه که فرود می‌آید. فیله یک دور به خود می‌چرخد و به سنگینی به زمین می‌افتد و آخرین ضربه آن زندگی آن حیوان درشت تنها در دُمش دیده می‌شود و تمام.

چاکر بار دیگر آفتابه را پُر می‌کند و به مبال می‌رود تا وضو بسازد و فریضه اش را بگذارد. روز اول چاکر در دربار سلطان حسین چنین آغاز می‌شود و با بدگمانی ادامه می‌یابد. صبح روز دوم شیر شراب خورده ای به او حمله می‌کند که با دوضربه شمشیر از کمر به دو نیم می‌شود. صبح سوم، قاصدی به نزد چاکر می‌آید و از طرف سلطان حسین به او می‌گوید که تو پهلوان قدرتمندی هستی و درجنگ همانند نداری، و اگر در سوارکاری هم اینگونه هستی، پس حتماً می‌توانی کُرّه اسب چموش مرا هم که هنوز مردی نتوانسته از او رکاب بگیرد، و چندین نفر باید لگام اش را نگه دارند تا به سرچشمه ببرند. به زیر ران بکشی و رام کنی. اگر این کُرّه را رام کنی، لشکر ذوالنون حاضر است و در حال به راه می‌افتد.

چاکر دو رکعت نماز واجب مسافر را به جای می‌آورد، و به محل مورد نظر می‌رود و می‌بیند که هشتاد نفر دهنه کُرّه را بر دست گرفته اند و او با زور آوری نفرات را هر بار از جایی می‌کند.

کُرّه اسب سلطان در نظر چاکر، چنان می‌نماید که گویی تنها با انگبین و شیر و شکر پرورده شده است و هنوز تازیانۀ گاودُم را بر کفّل احساس نکرده، پوست تنش چرب و صاف است و ضربان شلاقی عصب‌ها هوای مماس بیرون را رقصی سراب گونه می‌فرماید. و عصب‌های چهره و دست‌ها و سینه چاکر، تا مهار را سه دور به دور می‌چتابد و در پنجه بگیرد، خاموشند. و

این خاموشی آتش به درون زده است. شلاق بالا می رود و کُره، پسینه به عقب می کشد که همزمان چاکر را به عقب می کشاند. پسینه اسب به دیوار آخور می رسد و تا باز بجنبد و مسیر عوض کند چاکر بر زین نشسته و پاها رکاب ها را یافته و دست ها کوهه زین را تسخیر کرده اند. کُره اسب سلطان دیوانه وار می چرخد و دست و پا می تکاند. میدان می گیرد، راه می شکند، به هوا می پرد و بی حالت به زمین می آید. چاکر روی رکاب ها و زین متکی ایستاده است. و مهمیزها گاه بی اختیار بر بر و پهلوی کُره اسب نیشگون می زنند و عاصی ترش می کند. میر آخور به دستور، دروازه ورودی را می گشاید و کُره اسب میدان راست می کند. بیرون خیابان است که در نهایت به بیابان می رسد. و بیابان تپه است و آبکند و گردنه، گذر، کمر، کوه و کوه و دشت و دشت و آفتاب و خستگی عرق و نای جان که بی دریغ حیف می شود.

پاها ی کُره اسب سیر می شود. و سیکندری می خورد و به سر می رود. چاکر به پهلوی می غلند، برمی خیزد و گاودم در هوا می چرخد و عضلات کفل های کُره، به هم می آید. کُره انگیز می زند و برمی خیزد. چاکر بر رکاب می ایستد و گاودم فرود می آید. کُره، پاپرت می زند و نیم چرخ می زند و بی تعادل بر زمین می افتد و برمی خیزد و پهلوی در می برد. چاکر کُره را به راه آمده هدایت می کند و با آرامش در کنارش راه می رود.

آفتاب عدل ظهر شکسته و شیب کرده است که چاکر با کُره اسب وارد کاخ می شود. و مهارش را یله می کند. میر آخور با چشمان از حدقه گریخته، مهار کُره را از زمین بر می دارد. و آنرا وارد اصطبل می کند. و راه پله را نشان چاکر می دهد و می گوید که سلطان، او را بر بالای بام قصر خواسته است.

چاکر از آخرین پله که بالا می رود. مادر سلطان ایستاده است و به او خوش آمد و تبریک می گوید. سلطان هم عقب تر از او ایستاد؛ اما چون مادرش خوش رو و جانب دار.

مادر سلطان رو به سلطان می گوید: «چاکری که من شنیده بودم بسیار بزرگ بود. اما چاکری که در این دو سه روز شناختم، بی مانند است. درست است که مخالف رفتار با تو بودم. اما این رفتار تو با او، این حُسن بزرگ را داشت که این مرد بهتر شناخته شود. و مطمئناً همه، این هم نیست. و بسیار بالاتر از این است. طوری که اگر بشنوم که صاعقه را هم مهار کرده، از او باور می کنم اکنون این مرد همه امتحان ها را پس داده و چیز کوچکی از تو می خواهد. فقط یک جمله که به ذوالنون بگویی، و دیگر جای دریغ و درنگ نیست. من خود دستور لازم را داده ام. و طلایه لشکر، دور نیست که به چشم بیاید. تنها اشاره سلطان کافی است که لشکر ذوالنون به سرداری دامادمان سعید در اختیار میر چاکر اعظم بلوچ قرار گیرد».

سلطان حسین، سرش هم چنان پایین است و همان طوری می گوید:

«این دستور آخر را هم شما بدهید. من هیچ حرفی ندارم. چاکر مرد بزرگ و باارزشی است

و هنرش هنر است نه اندوختن اشرفی. سعید را به همراه لشکر چند هزار نفری به او بسپارید». میرچاکر با لشکر چند هزار نفری ذوالنون به سمتِ دادر به راه می افتد. اما پیش از آن دایی خود، سهیت چنگانی (sahit čangāni) را به منطقه لاشار می فرستد، تا شایع کند که چاکر در زندان سلطان حسین به بیماری آبله مرده است. و این شایعه چون برق در لاشار می پیچد و به طور مخصوص و با آب و تاب خاصی خبر رسان به گوش گوهرام می رساند. گوهرام بساط شادی می فرماید که هفته ای به طول می انجامد. و در آغاز هفته دوم، پیغام آماده باش جنگ از جانب چاکر به گوهرام می رسد و او سراسیمه به تدارک سپاه می فرماید. و آخرین و منقرض کننده ترین جنگ رند و لاشار در (۱۴۸۲م به روایتی) رخ می دهد.

شب است. رعد می ترکد و آب برسرخیمه ها گشوده می شود. مردان خانه ها برگرداگرد خیمه ها آبراه می زند تا آب را به اطراف هدایت کنند و هرکس در فکر بدر بردن رخت و لحاف از خطر آب بردگی است که لشکر چاکر شیبخون می زند. ساعتی نگذشته که نهصد نوهانی و بیست و چهار هزار لاشاری از دم شمشیر می گذرند. و در نهایت، گوهرام تنها مانده، و سعید جوان، داماد سلطان حسین، آهنگ حمله به او می کند. اما چاکر راه را بر او می بندد و شمشیر می کشد و به یک ضربه او را از اسب به زیر می اندازد.

سعید رو به چاکر می پرسد: «گناه من چه بود که باید بابت آن کشته می شدم». چاکر می گوید: «قصد کشتن عموزاده ام گوهرام گناه توست اما سلطان حسین تو نگفت که گناه من چه بود که سه بار به دست او کشته شوم!»

پس از این جنگ خان ومان برانداز، نه گوهرام در لاشار می ماند و نه چاکر در سیبی و دادر. گوهرام در «گجرات» (۱۳) انزوا می گیرد و چاکر در «فتح پور» (۱۴)، در خانقاه پیر اولیا

شکل شناسی

۱. گفتارها

۱-۱. گفت و شنود:

۱-۱-۱. گفت و شنود گوهر با چاکر. گوهر گفت:

۱۴۸ - Gwar Taw atkagān bahōti

گور تو آتنگکان باهوتی

من نزد تو برای پناهندگی آمده ام

۱-۱-۲. گفت و شنود چاکر با گوهر. چاکر به گوهر می گوید:

۱۶۵ - nend mān kaččaro bāgāni

نند مان کچرو باگانی

هر کجا که میل داری سکونت کن و در منطقه «کچرو» جای گزین.

۱-۱-۳. گفت و شنود چوتا با گوهرام. چوتا به گوهرام گفت:

۱۸۷ – Gwahrām bel wati masti ya

گوهرام بل وتی مستی ء

ای گوهرام، هشیارباش و سرمستی را رها کن.

۱-۱-۴. گفت و شنود میرچاکر با گوهر: میرچاکر گفت: «چرا ماده شترها می نالند و بی قرار

هستند؟» ۲۱۵-۲۱۷

۱-۱-۵. گفت و شنود چوتا و گوهرام. چوتا به گوهرام گفت: «دراین میان برادران و

همدستان خود را از دست مده». ۳۲۳-۳۲۴

۱-۱-۶. گفت و شنود شیپک با چاکر. شیپک از چاکر پرسید:

۴۹۵ – Baččīg atkag ay bēwār a

بچچگ، آتگگ ئی بی وارء

پسرم، بی صبرانه آمده ای؟

۱-۱-۷. گفت و شنود سَهیت چنگانی با گوهرام . سَهیت چنگانی (با دروغ و مکر) گفت:

پادشاه، چاکر را زندان کرده است». ۷۱۱-۷۱۳

۱-۱-۸. گفت و شنود گوهرام با مادرش. مادرگفت: «چاکر، به تو حمله می کند».

۱-۲. نیایش

چاکر قبل از رام کردن اسبِ سلطان حسین، با خداوند راز و نیازی می کند.

۶۶۱ – Say bar pāteyā I wantag

سی بر پاتیا ئی و نتگ

سه بار فاتحه را خواند

۶۶۲ – Twār I par hodā a kortag

توار ئی پر هُدا ء کُرتگ

و با یاد نام خدا

۱-۳. وصف

مادر سلطان حسین، چاکر را توصیف می کند. ۶۷۷-۶۸۷

۱-۴. بیان تقاضا

۱-۴-۱. شیپک به زندان گفت: «همه شما به فرمان میرچاکر باشید و خوشدل و آرام

در کنارهم زندگی کنید». ۱۲۸-۱۳۲

۱-۴-۲. گوهر از چاکر تقاضای پناهندگی می کند.

۱۵۳ – Nākāmēn delōn kōč kortag

ناکامین دل اون کوچ کُرَتَگ

من به ناچار، از آنجا کوچ کرده ام

۱۵۴ - Gwar taw atkagān bāhōti

گور تو اَتکگان باهوتی

و برای پناهندگی، نزد تو آمده ام

۳-۴-۱. گوهرام از نوهان تقاضای کمک می کند. ۳۷۸-۳۸۶

۴-۴-۱. چاکرازسلطان حسین تقاضای کمک می کند.

۵۶۵ - Gwar taw atkagān bāhōtān

گور تو اَتکگان باهوتان

نزد تو برای درخواست کمک و پناهندگی آمده ام.

۴-۴-۱. گوهرام از سلطان حسین، تقاضا می کند که چاکر را بکشد.

۵۸۹ - Gār kan čākar a gōn berrān

گار کن چاکر ء گون برآن

که چاکر را با دستار امیرانه اش نابود کنند.

۱-۵. خبردادن

نوهان، پناهندگی گوهر را نزد چاکر، به لاشاریان خبر می دهد.

۱۷۳ - Nōhān sarmačand ašrār a

نوهان سر مَچَند اَشرار ء

نوهان متهور و جسور

۱۷۴ - Gwašt I gōn yalēn lāšār

گوشت ئی گون یلین لاشار ء

با لاشاریان گفت

۱-۶. نوحه سرایی:

اومر در سوگ میران، نوحه سرایی می کند.

۴۷۸-۴۸۴ - Ōmar mān pada pergaštag

اومر مان پدء پرگشتگ

اومر نوهانی برگشت

Nill I mān barōtān moštag

نیل ئی مان بروتان مُشتگ

و نیل بر سیبل هایش مالید

Čandē hambalān I gwaštag

چندی هَمبلان ئی گوشتنگ
 و به چند تن از دوستانش گفت:
 Čandāman ganōk bittān mast
 چندان من گنوک بیتان مست
 من آن اندازه دیوانه وار بودم،
 Myān ōn pa hasa ddigān bast
 میان اون په هَسدِیگان بست
 و کمر جنگ بر دشمنان بسته بودم که
 Bōrēnt ōn wati rāstēn dast
 بورینت اون وئی راستین دست
 دست راست خودم را کَندم (میران را با دست خودم کُشتم)
 Armān pa čerāgēn brat a
 آرمان په چراگین برات ء
 افسوس به برادرم (میران) با چهره نورانی اش
 ۱-۷. اندرزگویی:

- ۱- چوتا به گوهرام اندرز می دهد که به جنگ چاکر پافشاری نکند. ۴۴۰-۴۴۵
 ۲- میران به چاکر اندرز می دهد که دست از جنگ نگه دارد. ۴۲۴ تا ۴۳۷

۲- کردارها

- ۱-۲. رفتن گوهر به نزد چاکر.
 Gandāwag šotag sari ya - ۱۴۰
 گنداوگ شُتگ ساری ء
 نخست به گنداوگ رفت
 141 - Šērēn čākar e mardwār a
 شیرین چاکر ء مردوار ء
 نزد چاکر دلیر
 ۲-۲. هجوم بردن سواران گوهرام به بچه شترهای گوهر. ۱۹۲-۱۹۴
 ۲-۳. رفتن چاکر به «کَچَرو» (محل زندگی گوهر). ۲۰۰
 Dēm pa caččaro bāgāni - ۲۰۰
 دیم په گوهر ء جاگاه ء
 به سوی کَچَرو سر سبز رفت.
 ۲-۴. حمله بردن چاکر به گوهرام به خاطر بچه شترهای گوهر. ۳۰۴

۲-۵. رفتن گوهر به نزد نوهان.

Bahoti gwar a nōhān - ۳۷۸

باهوتی گوار آ نوهان ء

برای پناهندگی نزد نوهان رفت

۲-۶. کشته شدن میران. ۴۷۴

Mirān e jat o pērrentag - ۴۷۴

میران ء جت ء پیرنتگ

میران را کشتند و بر زمین انداختند

۲-۷. رفتن چاکرنزد پدر. ۴۹۲

۲-۸. رفتن چاکربه نزدسلطان حسین. ۵۶۴

soltān - ۵۶۴ šāh hosayn e pahr a

سلطان شاه حسین ء پهرء

و دربار سلطان شاه حسین

۲-۹. گوهرام به سلطان حسین، مال و زر می فرستد. ۵۸۵ - ۵۸۹

۲-۱۰. جنگ چاکر با شیر. ۶۰۸ - ۶۱۵

۲-۱۱. جنگ چاکر با فیل. ۶۳۴ - ۶۴۲

۲-۱۲. رام کردن اسب به وسیله چاکر. ۶۶۳ - ۶۶۹

۲-۱۳. حمله چاکر به گوهرام. ۷۸۶ - ۷۸۷

۳. پندارها

۳-۱. حریص مال و عدول ازارزش ها:

گوهر، زنی و بیوه زنی بود و در پناه گوهرام و تحت الحمایه او بود. ارزش ناموسی او، و ارزش پناهندگی او، و اینکه هیچ مردی اعم از پدر، برادر و فرزند در کنار خود نداشت، همه می توانست بهانه باشد برای آنکه گوهرام مثل چشمش مراقب او باشد. اما گوهرام را حرص مال گوهر کور کرده بود و نتوانست آن همه ارزش گوهر را دریابد. و این، او را داشت تا قاصد به نزد او بفرستد و مالیات بخواهد، آن هم قاصدهای قوم نوهان را که هیچ پایبندی به این ارزش ها نداشتند و هرچه از دستشان برآمد، کردند. و با این حساب بهتر بود، خود گوهرام با عزت و احترام به نزد گوهر می رفت و تقاضایش را مطرح می کرد. چند تن از خاصان خود را که پایبندی به ارزش ها را می شناختند و از نظر سن و سال هم ریش سفید به حساب می آمدند. اما گوهرام بدور از ظرافت های سیاست مدارانه، و براساس یک تصمیم عجولانه و بی هیچ تدبیر سیاسی باعث این کار ننگین شده که خود تا آخر عمر گرفتار عواقب شوم آن ماند.

۳-۲. خودخواهی و بی توجهی به نظر اطرافیان:

درجنگ «نلی» وقتی گوهرام آدمک هایی به شکل خود را درحالت تسلیم سر راه چاکر می نشانند و خیرخواهانه می خواهد او را از عاقبت کار، آگاه کند. او بیش از پیش تحریص به تعقیب گوهرام می شود. حتی میران، خواهرزاده اش که یک سلحشور با تدبیراست، ظرایف کار گوهرام را به آن خوبی درمی یابد و او را از ادامه تعقیب برحذر می دارد و عواقب شوم آن را گوشزد می کند. چاکر به هشدارهای او وقعی نمی گذارد و به راهش ادامه می دهد.

سومین علامت گوهرام، دیگر آدمک تسلیم شده خودش نیست. بلکه علامتی بی ادبانه به آن معنی است که به التماس توجهی نمی کنی، پس بیا که آماده جنگم. در اینجا میران به التماس می افتد. اما چاکر دیگر راه بازگشت رابه سوی خود بسته است و جنگجویان جوان هم به روی میران زبان طعنه می گشایند و همه چیز دست به دست هم می دهد تا جنگ نلی اتفاق می افتد.

۳-۳. زن، نفس فریب است:

گوهر، اگرچه در این ماجرا بی گناه است، اما قصه ها و افسانه ها و واقعیت تاریخی بسیاری در فرهنگ بلوچی وجود دارد و بی گمان به گوش چاکر هم رسیده است که زن، نفس فریب است. و هر جا زن باشد، شیطان هم هست، و لازم بود چاکر که به موضوع زن می رسد بیشتر دقت کند. اما خودخواهی و کینه توزی چاکر نسبت به گوهرام راه تدبیر را بسته و او ناتوان از اخذ یک تصمیم درست در حل مسئله به وجود آمده بین گوهر و گوهرام است. لذا تنها راه را در، اولاً پذیرش پناهندگی گوهر، و سپس لشکرکشی می داند.

۳-۴. سائل و میهمان را اگر دشمن هم باشد به خوش رویی پذیر:

سوالی ء مهمانا دژمین ءه جاه ء هم په دیم روشنی بجل ءه پدار.

Swāli o mehmān a dožmen-ay jah ā ham ta Diemrošeni bejall o bedār.

چاکر به قصد استمداد از سلطان حسین به نزد او می رود. اما او به علت رشوه گرفتگی از گوهرام به چاکر روی خوش نشان نمی دهد. وقتی او را در معرض سه امتحان مرگبار قرار می دهد. اما او چاکر است و ازهر سه، سربلند بیرون می آید. نتیجه آن می شود که سلطان حسین، ناچار لشکرش را در اختیار چاکر می گذارد همراه با دامادش سعید. و نتیجه این کار او، آن می شود که میهمان و سائل که از میزبان بدی دیده، دشمن خویشاوند را بر دوست بیگانه ترجیح دهد و سعید رابه مجازات حمله به گوهرام، به دم تیغ بدهد.

۳-۵. دست یازیدن به هر عملی، بر اساس احساسات، پشیمانی دارد:

درجنگ نلی، چاکر بر اساس کینه ای که به گوهرام می ورزد دست به حمله می زند

وحتی نمی تواند فکر کند که گوهرام از اوضاع آگاه و آماده جنگ است. او باید به حذر دادن میران توجه می کرد. و آن علایم گوهرام رابه چیزی می گرفت. گوهرام باید به نصایح «چوتا» گوش می کرد و چاکر را دست کم نمی گرفت

۴. قهرمانان

قهرمانان حماسه رند و لاشار، اعم از مثبت یا منفی عبارتنداز: ۱- چاکر ۲- گوهرام ۳- گوهر ۴- سلطان حسین ارغون ۵- سعید ۶- مادرسلطان حسین ۷- چوتا ۸- میران ۹- رامین گوهرام ۱۰- اومر ۱۱- بانلی ۱۳- چنگانی سهیت ۱۴- ربهان ۱۵- فیل ۱۶- شیر ۱۷- کره اسب ۱۸- سپاهیان بُتو ۱۹- سپاهیان سمه ۱۹- هار، اسب میران

نفرات عمده درجنگ رند و لاشار عبارتنداز: گوهر که این جنگ بر سر او درمی گیرد و دیگر چاکر، سردار قوم رند، و گوهرام سردار قوم لاشار، که این دو به بهانه گوهر علیه یکدیگر لشکر کشی می کنند و جنگجویان دلاور دو قوم را به باد نیستی می دهند، و تا مرز انقراض دیگری به پیش می روند.

از اهم عواملی که در بوجود آمدن این داستان نقش اساسی دارند می توان از قوم نوهانی نام برد که از خویشان چاکر، اما هم پیمان گوهرام است. افراد این قوم که قاصد گوهرام به نزد گوهر به منظور اخذ مالیات هستند. وقتی که با ممانعت وحتی زخم زبان گوهر مواجه می شوند، تنها راه را در غارت اموال واحشام وحتی سوزاندن چادرها می یابند، کاری که موجب جلای وطن گوهر و درخواست پناهندگی از چاکر می شود و آتش کینه گوهرام را تیز می کند، چنانکه افراد او در حمله بعدی شتر بچه های گوهر را پی می کنند و چاکر پس از این حمله تدارک سپاهی را می بیند و....

۵. منطق داستان

داستان حماسه رند و لاشار بر واقعیت زندگی استوار است. زندگی، که شامل شخصیت انسان با همه فراز و فرودها و نکات مختلف مثبت و منفی است و پیروزی در آن هدف اصلی است وطبیعتاً نشأت از خودخواهی و خود دوستی گرفته است، و منطق خود دوستی و خود خواهی خود، از (خوددایی)، معیار می پذیرد، که بیش از آنکه از خصایل انسانی باشد، از غرایز حیوانی است.

۶. زمان و مکان

این داستان در قرن پانزدهم میلادی در جغرافیای بلوچستان رخ داده است و طبعاً ملهم از ارزش ها و هنجارهای پذیرفته قوم بلوچ است و با تفاوت هایی در همه جهان می توان نظایر آن را یافت.

۷. شیوه نقل

نقل حماسه رند و لاشار به همان ترتیب تقدم و تأخر زمانی که به شیوه خطی موسوم

است روایت شده است. و روش خاصی بیانگر شیوه های نوین ادبی باشد، بکار گرفته شده است.

۸. آرایه ها:

«اومر» پسر نوهان در اضطراب رو در رویی، پسر خاله اش میران را به قتل می رساند، در گویه های آشناسی، به بریدگی دست راستش (قتل میران) اشاره می کند. وهم شیهک، پدر چاکر و پدر بزرگ مادری میران، پس از قتل او، خانه ملوک را بی چراغ می بیند (دست راست) و (چراغ) بسته به نظر گوینده، چیزهایی هستند که میران به آنها تشبیه شده است. در همین خیل پیلان جنگی با حرکت خیزشی به امواج سهمگین دریا تشبیه شده است.

یکی از نام های مختلف شمشیر در ادبیات بلوچستان، بیر (bēr) یعنی «صاعقه» است که فرود آمدنش فاجعه به بار می آورد. این نام از نام های مفاخره آمیز است که صاحب آن شمشیر بر شمشیر خاصی نهاده است، زایمان زن و جوانه زدن کِلک (کِک) با توجه به تعریفی که از استعاره به دست داده اند، همه این موارد بیش از آنکه وافی به معنای تشبیه باشند، در خور معنای استعاره اند.

۹. شگردهای روایتگری:

از آنجا که داستان رند و لاشار نه یک اثر خلق شده، که یک واقعه تاریخی است. هیچ شگرد روایتگری در آن اتفاق نیفتاده است. همه، همان است که در واقعیت بوده است، مگر آنکه نویسنده ای این داستان را در شکل رمان - داستان باز آفرینی کند که در آن باز آفرینش، قلب واقعیت به نفع رمان - داستان رخ بنماید. یا به لزوم رمان - داستان - ی شدن، تغییراتی در اصل واقعی داستان بوجود بیاید. با این همه نمی توان ادعا کرد که هیچ قلب واقعی در روایت اینگونه داستانهای تاریخی صورت نگرفته است، بلکه به عکس این ادعا، روایت داستانهای واقعی مربوط به چهار صد پانصد سال پیش، هربار و توسط هر راوی رنگ و بوی متفاوتی به خود می گیرد. که همانا از فردیت شخص راوی ناشی می شود، مانند آنچه در افسانه های معروف دنیا همچون سنگول و منگول، زیبایی خفته و... اتفاق افتاده و هربار و به هر لهجه و با هر فرهنگ که روایت می شود لونی از الوان رنگین کمانی آن به نمایش در می آید. بدین لحاظ این داستان واقعی نیز بری و فارغ از رنگ پذیری های این گونه نیست. با این حساب، همه نقل ها و روایت ها در این موضوع، با کمال امانت باید جمع آوری و ثبت گردد، تا از خلال آن همه بتوان راه به جایی برد که بتوان گفت قرین و قریب به واقعیت رویدادهاست.

نتیجه‌گیری

عواملی که چاکر را وادار می‌کند که با گوهرام بجنگد، به خاطر پایبندی به یک سری اصول و ارزش‌های اخلاقی چون: ۱- میارجلی (mayārgalli) (۱۵) هدف، دفاع از گوهر که به چاکر پناهنده شده و پناهنده‌پذیری یکی از صفات بسیار ارزشمند اخلاقی قهرمانان بلوچ است.

۲- بیر (bēr) (۱۶)، آنچه چاکر را محبوب دل‌ها گردانیده همانا جوهر مردی و مردانگی و بخصوص کینه‌ورزی است. چاکریک بازمانده تاریخی است. کینه و نفرت مردانه از جانب شخصیتی چون چاکر نسبت به بدخواهان، می‌توان گفت، تجسم آرمان اخلاقی و تاریخی این قوم است که ستم‌کشیده و زهرچشیده را بی‌پاسخ نمی‌گذارد.

در این جنگ، نقش اصلی برعهده چاکر است و بیشتر بلوچان، او را رهبر خود می‌دانند. و هم‌چنین قدرت بدنی او قابل‌تحسین است که توانست با ضربه‌ای، پیل خشمگینی را از پای درآورد و یا اسب رام نشده‌ای را رام کند.

چاکر با تمام پیچیدگی شخصیت و عمق اعتقاد به ارزش‌های اخلاقی از اعتبار ویژه‌ای تجسم پهلوان آرمانی قوم بلوچ است.

فهرست منابع

۱. محقق و نویسنده زبان بلوچی، مقیم پاکستان.
۲. نویسنده (داستان نویس و پژوهشگر) زبان بلوچی و فارسی، مقیم ایرانشهر.
۳. شاعر، نویسنده، محقق و فرهنگ دوست، مقیم پاکستان که در سال ۱۹۷۸ در گذشته است.
۴. برگرفته از نوار شعر رندان به خوانندگی استاد کمال خان
۵. شتر نر.
۶. نام قدیم ایرانشهر.
۷. بُن پور که بُن پَهر ← بُن شهر ← مرکز است. این روزها در امور دولتی به نام بَمپور نامیده می شود که نامی مقلوب است.
۸. نام دو منطقه در پاکستان.
۹. غلزاری در هرمزگان که جایگاه پیشین شترهای گوهر بوده است.
۱۰. به معنای رسیدن مادربه بچه. که در ترجمه از این زیباتر و کامل تر لغتی در فارسی پیدا نکردم.
۱۱. به معنای سیل.
۱۲. نام دو قوم در پاکستان.
۱۳. نام منطقه ای در پاکستان.
۱۴. نام منطقه ای در پاکستان.
۱۵. پناهنده پذیری و پشتیبانی از پناهندگان.
۱۶. انتقام و کین خواهی از دشمن.

منابع

۱۷. پراپ، ولادیمیر، ریخت شناسی قصه های پریان، ترجمه فریدون بدره ای، تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۸.
۱۸. جهاننیده، عبدالغفور، حماسه سرایی در بلوچستان، تهران: انتشارات معین، ۱۳۹۰.
۱۹. سرّامی، قدمعلی، از رنگ گل تارنج خار، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
۲۰. شه بخش، عظیم، ماجرای دادشاه، پژوهشی در تاریخ معاصر بلوچستان، شیراز: انتشارات نوید، ۱۳۷۳.
۲۱. صفا، ذبیح الله، حماسه سرایی در ایران، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۹.

۲۲. محمودزهی، موسی، آیین‌ها، باورها و فرهنگ مردم بلوچستان، تهران: انتشارات آبنوس، ۱۳۹۱.

۲۳. ----- نامداران بلوچستان، مشهد: انتشارات راهیان سبز، ۱۳۹۳.

۲۴. ----- هنر بلوچستان، مشهد: انتشارات پیام اندیشه، ۱۳۹۲.

۲۵. مسعودیه، محمد تقی، موسیقی بلوچستان، تهران: انتشارات سروش، ۱۳۶۴.

۲۶. یادگاری، عبدالحسین، حماسه‌های مردم بلوچ، تهران: پژوهشکده مردم‌شناسی، ۱۳۸۶.

منابع بلوچی

۲۷. دشتیاری، صبا، بلوچی ء لبزانک، سید هاشمی ریفنس کتابجاء، کراچی، ۲۰۰۳م.

۲۸. فقیرشاد، میراث، کراچی: انتشارات کراچی، ۱۹۹۸م.

۲۹. هاشمی، سید ظهورشاه، فرهنگ لغت بلوچی سید گنج، کراچی: انتشارات سید هاشمی، ۲۱ آوریل ۲۰۰۰.

۳۰. ----- بلوچی سیاهگ ء راست نیسیگ، کراچی: آکادمی سید هاشمی، ۱۹۹۰.

منابع اردو

۳۱. نصیر، گل خان، بلوچی رزمینه شاعری، بلوچی آکادمی - کویتہ: کویتہ، ۱۹۷۹.

۳۲. هاشمی، سید ظهورشاه، بلوچی زبان و ادب کی تاریخ، کراچی: آکادمی سید هاشمی، ۱۹۸۶.

references

33. Prap, veladimir, The Morphology of Fairy Tales, translate by fereydoon badrei, tehran: toos publishing, 1368

34. Jahandide, abdolghafour, Saga in Balochistan, tehran: moeen publishing, 1390

35. Sarrami, ghadam ali, from flower color to suffering Thorn, tehran: Scientific and cultural publications, 1383

36. Shahbakhsh, azim, the story of king, Research in Contemporary Balochistan, shiraz: navid publishing, 1373

37. Safa, zabihollah, Saga in Iran, tehran: amir kabir publishing, 1369

38. Mahmoodzahi, moosa, religions, Beliefs and Balochistan People's Culture, tehran: abnoos publishing, 1391

39.Nominees of baluchistan, mashhad: rahiyne sabz publishing, 1393

40.art of baluchistan, mashhad: Thinking message publishing, 1392

41. Masoudiye, mohammad taghi, baluchistan's music, tehran: soroush publishing, 1364

42. Yadegari, abdolhossein, Baloch people's epics,tehran: Institute of Anthropology, 1386
43. Baluchi's references:
44. Dashtyari, saba, baluch o lebzanak, Seyed Hashemi Publishing House,karachi, 2003
45. Faghirshad, mirath, karachi: katachi publishing, 1998
46. Hashemi, seyed zohurshah,seyed ganj Balochi dictionary, karachi: Seyed Hashemi Publishing House, 21 april 2000
47.baluchi siyahag o rast nabisg, karachi: seyed hashemi academy, 1990
48. Urdu References:
49. Nasir, Golkhan, Balouchi poetry, baluchi's academy, Quetta,: Quetta, 1979
50. Hashemi, seyed zohur shah, Balochi's history Literature and Language, karachi: seyed hashemi academy, 1986.

